

حادثه‌ی غمناکانه‌ی زمین لرزه، شوم مهمان دیگری بود که همراه زمین لرزه‌ی سیاسی این یکی دو ماه، سرزمین مادریمان را خاکسترپوش کردند. زمین لرزه طبیعی و زلزله‌ی سیاسی، که هر چند سال به تواتر به سراغمان می‌آیند و پیکر خاک و خلق ما را به سوک عمیق می‌کشاند، اما هر بار و همیشه این وجدان توده‌های ملت مایند که در کشاکش هر حادثه‌ای به جوش می‌آید و پراکندگی را به وحدت بدل می‌کند. مددکاران هزارانی، خود زبان مطالبات و کلام شکوائیه‌ی ستم دیدگانند و حاکمیت‌ها را به زیر سوال می‌برند. هر بار، رستاخیز خودجوشانه‌ی توده‌های به‌پاخاسته اهرم کارساز بوده و، همیشه حاکمیت‌ها و احزاب در آخر کار و بصورت مدل‌های نمایشی جلوگر شده‌اند. اما، نکته اینجاست که پس از اتمام کار و برگشتن مردم به روال زندگی عادی، از اهرم‌های کارساز و مدل‌های نمایشی، تنها مدل‌های نمایشی بصورت ابزار رسمی باقی می‌مانند و توده‌های به‌پاخاسته خود به دست خود، خود را به عقب می‌کشاند و توانائی و ابتکار عمل را به آن دگران می‌سپارند...

در این مقاله از ستم‌های مضاعف حاکمیت سخن نمی‌رود و از احزاب و سازمان‌های سیاسی نیز گله‌ای نمی‌شود؛ چه، نه آن و نه اینان هرگز به حاکمیت توده‌ها باورمند نبوده‌اند و در کلام و کلماتشان فقط تبلیغ خودی و مهمل‌نشان دادن دیگری بوده و خواهد بود. هیچ‌یک از احزاب، چه از نوع کلاسیک و چه مدرن، ذره‌ای در فکر نگهداری و پرورش تشکیلات غیر حزبی نبوده‌اند؛ هر که با ماست از ماست! آنان تشکیلات سیاسی خودی را به منظور مانور قدرت، بی‌محابا در معرض دید همگان قرار داده و از نمایش آنان لذت بردند و پل پشت سرشان را ویران کردند. اما اسفا که در موقع هجرت ناچاری احزاب از شهرها، افراد وابسته نیز ناگزیر شهر و دیار را ترک و به‌همراه بابای خود به دهات رفتند. شوراهای اتحادیه‌های وابسته به احزاب نیز به سرنوشت لژیون‌های تشکیلاتی شهری گرفتار آمده‌اند. رفتن حزب همان و خاموش ماندن کاشانه‌اشان همان. در این مقاله، حزب و سیاست را کنار می‌گذاریم و روی سخن و امید فردا را به اندیشمندانی می‌بندیم که معمولاً در مرکز ثقل سکوی جهش و جوشش‌های توده‌ای متبلور اند. آنان اند که رنگ و نگار صف آرابی در کمک‌رسانیه‌ها را سازمان می‌دهند و امید زنده‌ماندن را با بسیج توده‌ای ممکن می‌سازند. می‌خواهم بگویم که، چه می‌شود اگر ما نیز از هسته‌های مقاومت جهانی درسی بگیریم و در پایان کارزار نذاریم آتش اتفاق و یگانگی هسته‌های مقاومت شهریمان سرد شود. اگر این مهم دست دهد و نطفه‌ای در جو آشفته منعقد شود، جای خالی بیکی‌پس می‌شود و ما نیز می‌توانیم سری بلند کنیم و مطالباتمان را به شیوه‌ی دمکراتیک از طرف سختگیر باز بگیریم. منظور این مقاله جبهه‌گیری در برابر احزاب و سازمانهای سیاسی نیست، بلکه پرورده‌کردن توده‌هاست که همیشه بسود هدف نهایی بارور می‌شود. نیک می‌دانیم که در دیار ما هوا پس است و درب زندان‌ها و چوبه‌های دار فعال‌تر از سجود و رکوع اند و مملکت خان‌خطر است. و نیز می‌دانیم که در مجلس، فراکسیون نمایندگان اقلیت‌های ملی و مذهبی فراوان داریم که آنان توان آن را دارند که با اتکاء به مواد مندرج در قانون اساسی، بسیاری از مشکلات اجتماعی را به بحث و گفتگو بگذارند و از این راه اختاپوس دهشت را چوب بزنند و راه را برای آفریدن تشکلات اجتماعی هموار کنند. چه باید کرد؟ می‌گویند همیشه یکی باید برخیزد تا همگی برخیزند. جوی که وضعیت آنچنانی را در یک مکان مشخص آفریده، عصای دست آن تک موسائی ست که بتواند این رسالت را به انجام رساند. بدیهی که راه ناهموار و خطر فراوان است، اما چه باید کرد که همیشه یکی بایستی به‌پا خیزد! به امید سرفرازی.